

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011208**

**موضوع**: توثیق محمد بن شاذان /تمکّن از تصرّف /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

یکی از روایاتی که آیت الله هاشمی برای اختصاص اشتراط تمکّن از تصرّف به نقدین بیان نمود، فقره‌ای از روایت محض الاسلام بود. بحث در سند این روایت در جلسات قبل گذشت. یکی از رواة این حدیث، محمد بن شاذان بود. بحث در این راوی باقی ماند. در این جلسه در مورد این راوی بحث را ادامه می‌دهیم.

# محمد بن شاذان

در جلسه قبل بیان شد که شیخ صدوق در کمال الدین، دو لیست از کسانی که معجزات حضرت صاحب الزمان (عج) را درک کرده‌اند و حضرت را مشاهده نموده‌اند، آورده است که یک لیست نام وکلا و دیگری، غیر وکلا است. یکی از وکلایی که می‌شمرد، محمد بن شاذان از نیشابور است.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُزَاعِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْأَسَدِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ أَنَّهُ ذَكَرَ عَدَدَ مَنِ انْتَهَى إِلَيْهِ مِمَّنْ وَقَفَ عَلَى مُعْجِزَاتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع) وَ رَآهُ مِنَ الْوُكَلَاءِ بِبَغْدَادَ الْعَمْرِيُّ وَ ابْنُهُ وَ حَاجِزٌ وَ الْبِلَالِيُّ وَ الْعَطَّارُ وَ مِنَ الْكُوفَةِ الْعَاصِمِيُّ وَ مِنْ أَهْلِ الْأَهْوَازِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ وَ مِنْ أَهْلِ قُمَّ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ وَ مِنْ أَهْلِ هَمَدَانَ مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحٍ وَ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ الْبَسَّامِيُّ وَ الْأَسَدِيُّ يَعْنِي نَفْسَهُ وَ مِنْ أَهْلِ آذَرْبِيجَانَ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ **وَ مِنْ أَهْلِ نَيْسَابُورَ مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ** وَ مِنْ غَيْرِ الْوُكَلَاءِ مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ أَبِي حُلَيْسٍ...»[[1]](#footnote-1)

محمد بن شاذانی که در این روایت وارد شده، عموی جعفر بن نعیم بن شاذان است. ما باید در مورد اتحاد این شخص که از وکلّای ناحیه مقدسه است و معجزات حضرت را مشاهده نموده، با آن محمد بن شاذان که راوی حدیث است و نامش در اسناد برخی روایات –از جمله حدیث محض الاسلام- وارد شده است، بحث کنیم.

یک بحث عامی که در مانحن فیه باید به آن توجّه شود، دلالت وکالت بر وثاقت است. که فعلا به آن نمی‌پردازیم. ما در محلّ خودش ثابت کردیم که وکالت، دلالت بر وثاقت دارد. بنابر این، محمد بن شاذانی که در این روایت وارد شده است، ثقه است و اگر اتّحادش با راوی حدیث محض الاسلام ثابت شود، سند آن روایت، از این جهت مشکلی نخواهد داشت.

جهت اثبات اتّحاد دو راوی مزبور، باید افرادی که با عنوان «محمد بن شاذان» در کتب حدیثی از آنان یاد شده است، مورد بررسی قرار گیرند. به این جهت در مرحله اول باید تمامی اطلاعاتی که در این زمینه در کتب موجود است را جمع آوری کرده و در مرحله دوم این اطلاعات را به درستی دسته‌بندی کنیم تا بتوانیم از تجمیع قرائن استفاده کنیم.

## دلالت حدیث «اّما الحوادث الوقعة...» بر وکالت محمد بن شاذان

آن «محمد بن شاذان» که در روایت فوق به عنوان وکیل ذکر شده است، در روایت معروف «امّا الحوادث الواقعة...» نیز نامش ذکر گردیده است، که آن هم مؤیّد وکیل بودن اوست. این روایت دارای فقرات مختلفی است، در یکی از فقراتش آمده است: «وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْت‏»[[2]](#footnote-2). از سیاق این روایت استفاده می‌شود که محمد بن شاذان بن نعیم وکیل است؛ چرا که در فقرات قبل، سؤال در مورد برخی وکلای حضرت صاحب الزمان وارد شده و حضرت به سؤال در مورد این افراد پاسخ داده است. یکی از افرادی که در این ردیف مطرح شده است، محمد بن شاذان بن نعیم است.

### اسحاق بن یعقوب، راوی حدیث «الحودث الواقعة»

از این جهت که روایت «الحوادث الواقعة» از اسحاق بن یعقوب نقل شده است. در مورد این راوی نکاتی بیان می‌کنیم.

#### نام و لقب اسحاق بن یعقوب

در انتهای این روایت آمده است «وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ الکلینی وَ عَلى‏ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى‏.[[3]](#footnote-3)» برخی به جهت این تعبیر، گمان کرده‌اند اسحاق بن یعقوب، برادر مرحوم کلینی است. ولی این صحیح نیست. چرا که کلمه «الکلینی» در این قسمت آخر در نسخ معتبره وجود ندارد. بلکه فقط در برخی نقلیات به غلط وارد شده است.

ابن حجر در لسان المیزان یک از رواتی که مطرح کرده است، اسحاق بن یعقوب است. در ترجمه او آورده است:

«إسحاق بن يعقوب الكوفي. من رجال الشيعة. ذكره ابن أبي طي وحكى أنه خرج له توقيع من الإمام صاحب الوقت يخبر فيه عن أشياء ومن جملتها: أن الخمس حلال للشيعة خاصة. روى عنه سعد بن عبد الله القمي.[[4]](#footnote-4)»

ابن حجر اشاره به توقیع حضرت حجّت کرده است، و در ادامه مسأله اباحه خمس را مطرح کرده است. از این عبارت ایشان دو نکته به دست می آید:

**اولا**، او را ملقّب به کوفي دانسته است نه کلینی. و **ثانیا**: یکی از رواة از او را سعد بن عبدالله قمی دانسته است.

از اسحاق بن یعقوبی که در این سند وارد شده است، در مجموع منابع فقط دو روایت از او نقل شده است. که یکی همین روایت «حوادث واقعه» است و روایت دیگری است که سعد بن عبدالله آن را نقل نموده است.[[5]](#footnote-5) که آن روایت در کتاب الامامة و التبصرة پدر شیخ صدوق وارد شده و آن روایت هم در مورد اموال مربوط به ناحیه مقدّسه است.

این روایت حوادث واقعه، متن نامه‌ای است که حضرت حجّت در پاسخ به سؤالات اسحاق بن یعقوب کتابت نموده است. مثلا در بخش‌هایی از این نامه حضرت آمده است:

«أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَ وُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ ع أَمَّا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ وَ لَا بَأْسَ بِالشَّلْمَابِ وَ أَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا نَقْبَلُهَا إِلَّا لِتَطَهَّرُوا...»

و همین ترتیب، حضرت سؤالات مختلف او را با تعبیر «أمّا» پاسخ می‌دهد.

#### مقام و منزلت اسحاق بن یعقوب

از سیاق این روایت روشن می‌شود که اسحاق بن یعقوب چندان رجل صالحی نبوده است.در فقره‌ای از این روایت آمده است :

«أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَ طَهُرَ وَ ثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ حَرَامٌ[[6]](#footnote-6)»

از این کلام استفاده می‌شود سؤالی که اسحاق بن یعقوب داشته، این نبوده است که مثلا «ثمن المغنّیة حلال ام حرام.» بلکه ظاهر روایت این است که اسحاق بن یعقوب مغنّیه داشته است و از این طریق ثمنی به دست آورده است و برای حضرت فرستاده است و حضرت هم قبول نفرموده است. لذا روشن می‌شود که او چندان دارای مقام و مرتبه خاصی نبوده است. البته مراد، نفی وثاقت او نیست. بلکه مراد این است که دارای مقام و مرتبت ویژه‌ای نیست؛ چه از جهت اخلاقی و مسائل معنوی و چه از جهت علمی؛ چرا که سؤالاتی که در این نامه مطرح نموده است، سؤالات ساده‌ و پیش پا افتاده‌ای است و سؤالات علمی خاصی نیست. و یا مثلا در مورد محمد بن عثمان که از نواب اربعه است، سؤال پرسیده که نشان می‌دهد چندان در جریان مسائل نیست.

## قرائن دال بر وکالت محمد بن شاذان در روایت حوادث واقعة

در فقراتی از این روایت آمده است:

«وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَتِي وَ كِتَابُهُ كِتَابِي وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ الْأَهْوَازِيُّ فَسَيُصْلِحُ اللَّهُ لَهُ قَلْبَهُ وَ يُزِيلُ عَنْهُ شَكَّه‏ أَمَّا مَا وَصَلْتَنَا بِهِ فَلَا قَبُولَ عِنْدَنَا إِلَّا لِمَا طَابَ وَ طَهُرَ وَ ثَمَنُ الْمُغَنِّيَةِ حَرَامٌ وَ أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ فَهُوَ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَمَّا أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبَ الْأَجْدَعُ فَمَلْعُونٌ وَ أَصْحَابُهُ مَلْعُونُونَ فَلَا تُجَالِسْ أَهْلَ مَقَالَتِهِمْ فَإِنِّي مِنْهُمْ بَرِي‏ءٌ وَ آبَائِي ع مِنْهُمْ بِرَاءٌ وَ أَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنِ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئاً فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النِّيرَانَ[[7]](#footnote-7)...»

در این فقرات، افرادی که نام آنها ذکر شده است، وکلای ناحیه مقدّسه‌اند و یا کسانی هستند که ادعای وکالت داشته‌اند. محمد بن عثمان که از نوّاب اربعه است، و همچنین محمد بن علی بن مهزیار از وکلا است. ابو الخطاب، ادعای وکالت داشته است و «المتلبّسون باموالنا» افرادی بوده‌اند که با ادّعای وکالت، اموال امام را اخذ می‌کردند. بنابر این، در این فقرات، بحث در مورد وکلای حضرت است. پس محمد بن شاذان نیز که در این سیاق نامش ذکر گردیده است، از وکلای حضرت است. البته یک عبارتی در بین این فقرات آمده است که در مورد همان ثمن مغنّیه است. این فقره هم مربوط به نظام وکالت است. از این جهت که اسحاق بن یعقوب، ثمنی که از این راه به دست آورده است از طریق یکی از وکلا، به حضرت رسانده است.

در نتیجه این فقره به طور کلی در مورد وکلا است و همچنین کسانی که ادّعای وکالت داشته‌اند و یا مسائلی که مربوط به نظام وکالت است؛ لذا وکیل بودن محمد بن شاذان از این فقره قابل استفاده است. البته این نکته قابل ذکر است که وکلا هر کدام دارای مراتب خاصی بوده‌اند. مثلا محمد بن شاذان، مرتبه محمد بن عثمان را ندارد. و تعبیری که حضرت در مورد محمد بن عثمان فرموده است، در مورد او چنین تعبیری ندارد ولی در مجموع این فقرات، مؤیّد این است که محمد بن شاذان از وکلای ناحیه مقدّسه باشد.

## دلالت روایتی مشهور، بر اتحاد دو محمد بن شاذان

محمد بن شاذان بن نعیم یک روایتی نقل کرده است که در منابع مختلف وارد شده است. البته بین نقلها یک تفاوتهای اندکی وجود دارد ولی مضمون همه روایات یک امر است. این روایت نیز، مؤیّد وکیل بودن محمد بن شاذان است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّازِيِّ الْمَعْرُوفِ بِعَلَّانَ الْكُلَيْنِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْم‏ النَّيْسَابُورِيُّ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي مَالٌ لِلْغَرِيمِ )ع( خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ يَنْقُصُ مِنْهَا عِشْرِينَ دِرْهَماً فَأَنِفْتُ أَنْ أَبْعَثَ بِهَا نَاقِصَةً هَذَا الْمِقْدَارَ فَأَتْمَمْتُهَا مِنْ عِنْدِي وَ بَعَثْتُ بِهَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَمْ أَكْتُبْ مَالِي فِيهَا فَأَنْفَذَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْقَبْضَ وَ فِيهِ وَصَلَتْ خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ لَكَ مِنْهَا عِشْرُونَ دِرْهَماً.[[8]](#footnote-8)»

### توضیح مفاد روایت

مفاد روایت این است که محمد بن شاذان می‌گوید که نزد من از اموال حضرت ۴۸۰ درهم جمع شد ولی من ابا داشتم که این مقدار را برای حضرت ارسال کنم، لذا ۲۰ درهم از نزد خود روی این اموال قرار دادم که مجموعا ۵۰۰ درهم شود. پس از فرستادن اموال، از طرف حضرت پاسخ آمد که ۵۰۰ درهی که ۲۰ درهم آن از خودت بود، دریافت گردید. در این روایت، محمد بن شاذان نقل می‌کند که من این دراهم را برای محمد بن جعفر فرستادم. محمد بن جعفر وکیل در شهر ری، و محمد بن شاذان، وکیل در نیشابور بوده است. و وکیل نیشابور، زیرمجموعه وکیل ری بوده است؛ لذا اموال را برای او فرستاده است و او هم به همین سلسله مراتب، اموال را به حضرت رسانده است. و معمولا پس از ارسال این اموال، قبض و رسید، برای آن افراد می‌رسیده است. و این و قبضی که برای محمد بن شاذان رسیده که به ۲۰ درهم اشاره کرده است، از معجزات حضرت صاحب شمرده می‌گردد.

این که رسید دریافت می‌کردند امر شایعی بوده است. مثل معاملات امروزی که پس از انجام معامله، رسید داده می‌شود. و این نامه‌ها در زمان ارسال و این رسیدها در زمان ارجاع، به وسیله‌ی واسطه‌هایی انجام می‌شده است. و چه بسا اصلا واسطه‌ها از محتوای نامه‌ها و رسیدها اطلاع نداشته اند. مثلا در روایتی نقل شده است که یکی از وکلای ناحیه مقدسه یک عصا به شخصی داد که این عصا را به یک فرد خاصی برساند. این شخص در بین راه با حیوانی مواجه شد که در یک باتلاق گرفتار شده بود و سعی کرد به کمک عصا این حیوان را نجات دهد که این عصا شکست. ناگهان مشاهده کرد که تعداد زیادی کاغذ و نامه و نوشته از بین عصا بیرون زد. معلوم شد که این عصا جنبه پوششی داشته است، و این شخص از این مسأله به کلی بی‌خبر بوده است.

### دلالت روایت بر وکالت محمد بن شاذان

تعبیر اجتمع عندی مال للغریم، ظهور در این دارد که این شخص، وکیل حضرت بوده است و اموال مربوط به حضرت را به او می‌داده‌اند تا به حضرت برساند.

تعبیری که از شیخ صدوق در کمال الدین گذشت، که بیان کرده بود لیست کسانی که «وقف علی معجزات صاحب الزمان و شاهده» مراد این نیست که همه این افراد هم معجزت حضرت را درک کرده‌اند و هم اینکه شخص حضرت را مشاهده کرده‌اند. بلکه ممکن است برخی فقط معجزه دیده‌اند و برخی خود حضرت را مشاهده نموده‌اند؛ چرا که این هر دو در مسیر اثبات امامت حضرت است. و حدس ما این است که از همین روایت است که درک معجزه حضرت توسّط محمد بن شاذان، بیان شده است. و غیر از این روایت، مطلب دیگری در مورد درک معجزه‌ای از حضرت در منابع ما از محمد بن شاذان نقل نشده است.

بنابر این به نظر می‌رسد که محمد بن شاذانی که وکیل است همان محمد بن شاذان راوی است و با او اتحاد دارد و همین وکالت نیز دلالت بر وثاقت وی دارد بنابر این حدیث محض الاسلام از جهت محمد بن شاذان مشکلی ندارد.

### نقلهای مختلف روایت

این روایت در منابع متعدّدی نقل شده است.

#### نقل صدوق در کمال الدین

یکی همین نقل کمال الدین بود که بیان شد که توضیح فقرات آن در عبارات بالا بیان گردید.

#### نقل دوم صدوق در کمال الدین

در یک جای دیگر کتاب کمال الدین نیز، این روایت تکرار شده است، با این تفاوت که به جای «محمد بن جعفر»، آمده است: «ابی الحسین الاسدی» که این دو نفر یکی هستند:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ الشَّاذَانِيُّ قَالَ: اجْتَمَعَتْ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ يَنْقُصُ عِشْرِينَ دِرْهَماً فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ دَفَعْتُهُمَا إِلَى أَبِي الْحُسَيْنِ الْأَسَدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ»[[9]](#footnote-9)

#### نقل دلائل الإمامة

همچنین در کتاب دلائل الامامه این روایت نقل شده است، به علاوه اینکه در نقل سند، محل تحدیث را هم بیان می‌کند که در نیشابور بوده است: «وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفُ بِعَلَّانٍ الْكُلَيْنِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ بِنَيْشَابُور»[[10]](#footnote-10)

محمد بن یحیی که در سند قبل بود هم، از قرائن استفاده می‌گردد که به نیشابور رفته بوده است. قرینه اینکه یکی از مشایخ محمد بن یحیی، عمرکی بن علی البوفکی است که نیشابوری است. و این احتمال وجود دارد که در بین مشایخ محمد بن یحیی، افراد دیگری از اهالی نیشابور هم باشند. و باید بررسی نمود. در این روایت، نقل ابوالمفضّل محمد بن عبدالله از علّان کلینی به طور مستقیم صحیح نیست بلکه با واسطه از او نقل می‌نماید. علّان کلینی، دایی کلینی و از مشایخ اوست.

در کتب دیگری نیز این روایت وارد شده است مثل الثاقب فی المناقب[[11]](#footnote-11)

#### نقل کافی

در مورد این روایت دو تعبیر دیگر وارد شده است که محل توجه است. در سند نقل کافی آمده است: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ شَاذَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَال‏...»[[12]](#footnote-12) که به جای «محمد بن شاذان»، نام «محمد بن علی بن شاذان» وارد شده است. و این مخالف سایر نقل‌های این روایت است.

##### تشخیص عنوان مشترک «علی بن محمد» در اسناد کافی

در ابتدای این سند کلینی نام «علی بن محمد» آمده است. در برخی دست‌ نوشته‌های جناب والد دیدیم که نوشته‌اند: در مشایخ کلینی دو نفر به اسم علی بن محمد وجود دارد. یکی دایی اوست که علّان کلینی و دیگری نوه دختری احمد برقی یعنی علی بن محمد بن عبدالله است که این عبدالله، مکنّی به ابوالقاسم و ملقّت به بندار است. کلینی هر کجا از علی بن محمد نقل می‌کند، مراد دایی اوست. مگر در دو مورد: یکی در مواردی که علی بن محمد از احمد بن محمد بن خالد البرقی نقل می‌کند و دوم در جایی که علی بن محمد از ابراهیم بن اسحاق الاحمری یا الاحمر نقل می‌کند که در این دو فرض، مراد از علی بن محمد، نوه‌ی احمد برقی است. بنابر این در مانحن فیه که علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نقل می‌کند، مراد علّان کلینی است که البته در نقلهای دیگر این روایت به علّان کلینی تصریح شده است.

علّان کلینی، روایات زیادی در مورد حضرت قائم (عج) نقل نموده است. و یک کتابی هم در مورد حضرت به نام «اخبار القائم»[[13]](#footnote-13) تالیف نموده است. و به احتمال زیاد این روایت از همین کتاب اخذ شده است.

##### وجوه محتمله در تعبیر کافی به «محمد بن علی بن شاذان»

اینکه محمد بن شاذان با محمد بن علی بن شاذان یک نفر هستند قابل تردید نیست؛ چرا که روایت واحدی است که نقلهای متعدّد دارد و در سایر نقلها محمد بن شاذان وارد شده و فقط در این نقل محمد بن علی بن شاذان آمده است، و روشن است که چنین حادثه‌ای برای دو نفر اتفاق نمی‌افتد. سؤالی که می‌ماند این است که این تعدّد تعبیر چیست؟

###### وجه اول: تحریف

ممکن است کسی بگوید در این نقل، تحریف رخ داده است. و «بن علی» زائد واقع شده است. تحریف هم نیاز به عامل دارد و بی‌جهت و بی‌سبب رخ نمی‌دهد. بنابر این اگر کسی قائل به تحریف در این نقل باشد، باید وجه تحریف را هم بیان کند؛ چرا که با توجه به اینکه انسان موجودی منطقی است، اشتباهات او هم به طور منطقی رخ می‌دهد. بنابراین، تحریف در یک سیستم منطقی رخ می‌دهد. و معمولا یک نکات عامی وجود دارد که باعث وقوع این اشتباهات می‌گردد. و کشف و فهم این نکات عام، در بسیاری موارد راهگشا است. البته اشتباهات غیر منطقی گاهی رخ می‌دهد ولی مواردش نادر است. یکی از این موارد نادر، حکایتی است از نظامی گنجوی. در کتاب چهار مقاله عروضی، نظامی آورده است که سلطانی کاتبی[[14]](#footnote-14) داشت. کاتب در حال نوشتن نامه برای سلطان بود که ناگهان همسر او گفت «آرد نماند». کاتب که در ضیق معاش بود آشفته خاطر شد و وسط نامه نوشت که «آرد نماند». وقتی نامه به خلیفه رسید:

«خلیفه عظیم عجب داشت و گفت: اول این نامه را بر آخر آن چندان فضیلت و رجحان است که «قل هو الله احد» را بر «تبت یدا ابی‌لهب». دریغ باشد خاطر شما بلغا را بدست غوغاء مایحتاج باز دادن. و اسباب ترفیه او چنان فرمود که امثال آن کلمه دیگر هرگز به غور گوش او فرو نشد، لاجرم آن‌چنان گشت که معانی دو کون در دو لفظ جمع کردی.»[[15]](#footnote-15)

نکته اینکه وقتی کاتب به اشتباه بنویسد «آرد نماند»، نفر بعد که نامه را ببیند، تشخیص می‌دهد که اشتباه رخ داده است. اشتباهات غیر منطقی در موارد نادری در مسیر طبیعی رخ می‌دهد. ولی خیلی زود روشن و مشخّص می‌شود، مثل «آرد نماند». اشتباهاتی که در کتب باقی مانده و تغییر نکرده است، از سنخ اشتباهاتی است که به طور طبیعی رخ می‌دهد. پس اگر کسی بگوید که «بن علی» تحریف شده است، نکته این اشتباه و تحریف را هم باید لحاظ نمود.

###### وجه دوم: نسبت به جدّ

ممکن است از اساس، مراد از محمد بن شاذان که در نوع نقل‌ها وارد شده است، «محمد بن علی بن شاذان» باشد. یعنی ممکن است در نوع نقلها او را به جدّ نسبت داده‌ باشند ولی کلینی به نام پدرش تصریح نموده باشد. این امر در رجال و حدیث، نظایری دارد. مثلا مرحوم شیخ صدوق را گاهی با «محمد بن بابویه» و گاهی با عنوان «محمد بن علی بن بابویه» تعبیر می‌کنند. بابویه جدّ اعلای صدوق است که با چندین واسطه به آن می‌رسد. واسطه‌ها به این صورت است: محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه. یکی از روش‌ّهای طبیعی در نسبت دادن، نسبت به جدّ بوده است. در نسبت دادن به جدّ، دو روش متعارف بوده است.

**روش اول:** این است که اسم‌های معروف را از واسطه‌ها حذف می‌کردند و به اسامی غریب اجداد نسبت می‌دادند. مثل بابویه که نام غریبی است. و یا مثل طاووس.

**روش دوم:** این بوده است که راوی را به شخص معروفی که در سلسله نسب او وجود دارد، نسبت می‌دادند. مثل امام رضا علیه السلام که با توجه به مساله ولایتعهدی و شهرت و جایگاهی که پیدا کرده بودند، تمامی فرزندان و نوادگان آن حضرت را به اسم ایشان، نسبت می‌دادند. مثلا امام جواد و امام هادی و امام عسگری، همه را ابن الرضا می‌نامیدند.

در مورد صدوق هم گاهی به «محمد بن علی بن بابویه» تبعیر می‌کنند. از این جهت که پدر شیخ صدوق خودش هم یک شخصیّت ویژه‌ای بوده است لذا نسبت به ایشان را هم در نام صدوق ذکر می‌کنند.[[16]](#footnote-16) و گاهی به «علی بن بابویه» تعبیر می‌کنند از این جهت که نام جدّ او که بابویه است، نام غریبی است. نتیجه اینکه یک احتمال در مورد محمد بن علی بن شاذان، نسبت دادن این راوی به جدّ است.

##### قرائن دال بر وقوع تحریف در نقل کافی

از دو وجه مذکور به نظر می‌رسد که وجه تحریف اقوی باشد.

###### قرینه اول: عدم ذکر علی بن شاذان در منابع

در هیچ‌یک از نقلیّات اسمی از «علی بن شاذان» نیامده است و محمد بن شاذان هم در هیچ‌ نقل دیگری با این اسم نیامده است. لذا این مطلب قرینه است بر اینکه در نقلهای متعارف که با عنوان «محمد بن شاذان» وارد شده است، احتمال انتساب او به جدّ احتمال ضعیفی است.

###### قرینه دوم: نقل شیخ مفید و ابوالصلاح و شیخ طوسی از کافی

همین نقل کافی در ارشاد شیخ مفید و تقریب المعارف ابوالصلاح حلبی بدون اضافه «بن علی» آمده است، در حالی که قرائن نشان می‌دهد که این هر دو، روایت را از کافی اخذ نموده‌اند. و هر دو مستقلّ از یکدیگر از کافی روایت را نقل کرده‌اند.

قرینه اخذ شیخ مفید از کافی اینکه: روایاتی که شیخ مفید در کتاب ارشاد، در بحث معجزات امام عصر، نقل کرده است، دقیقا به همان ترتیب در کتاب کافی، این روایات وارد شده است. حدود سی روایت در کتاب کافی در این موضوع وارد شده است که شیخ مفید حدود ۱۵ روایت از آن را انتخاب کرده است، و به همان ترتیب کافی نقل نموده است، و این قرینه روشنی است بر اینکه روایات را از کافی اخذ نموده است.

این روایت را دو نفر از کلینی اخذ نموده‌اند. یکی شیخ مفید در ارشاد و دیگر، شیخ در کتاب الغیبة نقل کرده است. در سند هر دو نقل، محمد بن شاذان آمده است و آن اضافه «بن علی» نیامده است. ولی نکته ای که وجود دارد اینکه بین این دو نقل تفاوتهای زیادی است. نقل ارشاد نزدیکی زیادی به نقل کافی دارد ولی نقل کتاب غیبت تفاوتهای زیادی در نقل دارد. به نظر می‌رسد شیخ این روایت را از «رسائل الائمّه» کلینی اخذ کرده باشد. کلینی به جز کافی کتاب دیگری به نام **رسائل الأئمّه** دارد که به دست ما نرسیده است. سید بن طاوس و دیگران از این کتاب مطالبی نقل نموده‌اند ولی اصل کتاب باقی نمانده است. در کتاب غیبت شیخ آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدِي خَمْسُمِائَةِ دِرْهَمٍ يَنْقُصُ عِشْرُونَ دِرْهَماً فَلَمْ أُحِبَّ أَنْ يَنْقُصَ هَذَا الْمِقْدَارُ فَوَزَنْتُ مِنْ عِنْدِي عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ دَفَعْتُهَا إِلَى الْأَسَدِيِّ وَ لَمْ أَكْتُبْ بِخَبَرِ نُقْصَانِهَا وَ أَنِّي أَتْمَمْتُهَا مِنْ مَالِي. فَوَرَدَ الْجَوَابُ. قَدْ وَصَلَتِ الْخَمْسُمِائَةِ الَّتِي لَكَ فِيهَا عِشْرُونَ.[[17]](#footnote-17)»

در تقریب المعارف نیز دقیقا شبیه ارشاد مفید نقل شده است. و تقریب المعارف هم ظاهرا از ارشاد اخذ نکرده است؛ چرا که تقریب المعارف نیز روایات مربوط به معجزات حضرت صاحب الزمان را از کافی نقل کرده است ولی برخی روایاتی را نقل نموده است که مفید در ارشاد نقل نکرده است پس روشن می‌شود که تقریب المعارف هم مستقیم از کافی نقل می‌کند. بنابر این روشن می‌شود که در نسخه مفید و ابوالصلاح از کتاب کافی، نام راوی «محمد بن شاذان» ذکر شده است. بنابر این، روشن می‌شود که اضافه «بن علی» که فقط در نسخه‌های ما از کتاب کافی وجود دارد و در دو نسخه معتبر شیخ مفید و ابوالصلاح وجود ندارد، تحریف شده است.

ابوالصلاح حلبی متولّد ۳۷۴ و متوفّای ۴۴۷ است. او شاگردان شیخ مفید است. و نزد شیخ طوسی نیز تلمّذ نموده است. او از جهت سنّ، ۱۱ سال بزرگتر از شیخ طوسی است ولی با این حال نزد او درس خوانده است؛ که نشانگر عظمت و تواضح ابوالصلاح است. و از طرف دیگر از بین معاصرین شیخ طوسی، فقط یک راوی است که شیخ در کتاب رجال از او نام می‌برد که ابوالصلاح است. به نظر می‌رسد که این از باب احترام است. یعنی از این جهت که ابوالصلاح به شیخ احترام گذاشته و در درس او حاضر گشته است، شیخ نیز در رجال از او نام برده است و در کتاب رجال تصریح کرده که ابوالصلاح شاگردش بوده و فرموده است:«تقي بن نجم الحلبي، ثقة، له كتب، قرأ علينا و على المرتضى.[[18]](#footnote-18)»

به هر حال اگر نسخه‌ای که به دست ابوالصلاح بوده است همان نسخه مفید و یا یک از نسخ مفید بوده است، ارزش به علاوه‌ای نخواهد داشت. ولی اگر نسخه‌‌ای باشد در عرض نسخه مفید، در این صورت دو نسخه معتبر از کافی، شاهد قوی‌تری بر مطلب خواهد بود. و نسخی که از کافی موجود است، هیچ یک به قدمت نسخه مفید و ابوالصلاح نیست. در نتیجه تردیدی نیست که «بن علی» در سند زائد است و سند تحریف شده است.

##### علّت تحریف «محمد بن شاذان» به «محمد بن علی بن شاذان»

دو احتمال وجود دارد:

**احتمال اول:** علّت این تحریف از این باب است که یک راوی عامی هم به نام «محمد بن علی بن شاذان» هم‌طبقه با محمد بن شاذان وجود دارد. و این شباهت اسمی و اتّحاد طبقه ممکن است باعث اشتباه شده باشد.

**احتمال دوم**: راوی از «محمد بن شاذان»، «علی بن محمد» است. و ممکن است پس از نوشتن اسم «علی بن محمد»، راوی بعدی سند، به اشتباه «محمد بن علی» نوشته شده باشد. و همینکه در ذهن نویسنده، علی بن محمد آمده است ممکن است به تبع، برعکس آن یعنی محمد بن علی هم آمده باشد و این باعث اشتباه شده باشد و به اشتباه نوشته باشد «علی بن محمد عن محمد بن علی بن شاذان»

#### نقل کشی

نکته آخر اینکه کشّی این نیز این روایت را نقل کرده است. او ابتدا عنوانی به نام «فِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ نُعَيْمٍ الشَّاذَانِي» ذکر کرده است و در ذیل این عنوان بیان کرده است:

«آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ شَاذَانَ بْنِ نُعَيْمٍ يَقُولُ: جُمِعَ عِنْدِي مَالٌ لِلْغَرِيمِ فَأَنْفَذْتُ بِهِ إِلَيْهِ، وَ أَلْقَيْتُ فِيهِ شَيْئاً مِنْ صُلْبِ مَالِي، قَالَ، فَوَرَدَ مِنَ الْجَوَابِ: قَدْ وَصَلَ إِلَيَّ مَا أَنْفَذْتَ. مِنْ خَاصَّةِ مَالِكَ فِيهَا كَذَا وَ كَذَا فَقَبِلَ اللَّهُ مِنْكَ.[[19]](#footnote-19)»

عنوانی که کشی در ذیل آن عنوان، این روایت را ذکر نموده است، قابل توجّه است. در جلسه بعد در این مورد بحث خواهیم نمود.

1. [کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص442.](http://lib.eshia.ir/27045/2/442/نیسابور) [↑](#footnote-ref-1)
2. [کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص485.](http://lib.eshia.ir/27045/2/485/شاذان) [↑](#footnote-ref-2)
3. همان [↑](#footnote-ref-3)
4. [لسان المیزان، العسقلانی، ابن الحجر، ج۲، ص۸۵.](http://lib.efatwa.ir/47043/2/85/یعقوب) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الامامة و التبصرة من الحیرة، ابن بابویه، علی بن الحسین، ص۱۴۰.](http://lib.eshia.ir/70349/1/140/اسحاق%20یعقوب) [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. همان [↑](#footnote-ref-7)
8. [کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص486.](http://lib.eshia.ir/27045/2/486/اجتمع) [↑](#footnote-ref-8)
9. [کمال الدین و تمام النعمة، الشیخ الصدوق، محمد بن علی بن بابویه، ج2، ص509.](http://lib.eshia.ir/27045/2/509/الاسدی) [↑](#footnote-ref-9)
10. [دلائل الإمامة، الطبری الصغیر، محمد بن جریر، ج1، ص525.](http://lib.eshia.ir/15165/1/525/بعلان) [↑](#footnote-ref-10)
11. الثاقب فی المناقب، ص۶۰۴. [↑](#footnote-ref-11)
12. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص523.](http://lib.eshia.ir/11005/1/523/) [↑](#footnote-ref-12)
13. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص261.](http://lib.eshia.ir/14028/1/261/اخبار) [↑](#footnote-ref-13)
14. کتّاب در گذشته افرادی بوده‌اند که انسانهای با فضیلت و اهل علم بوده‌اند و نوشته‌های سلطنتی به دست آنان کتابت می‌شده است. این افراد از این جهت که احکام سلطنتی را کتابت می‌نمودند نیاز به اطلاعات بسیار زیاد و همچنین محتاج به مراعات آداب و شرایط دربار و حکومت و امثال ذلک داشته‌اند. در بعضی کتب مثل العقد الفرید، در مورد آداب این کاتبان بحث شده است. که چه آدابی باید مراعات کنند. مقاله اول از چهار مقاله نظامی عروضی هم به بحث آداب کتّاب پرداخته است. [↑](#footnote-ref-14)
15. چهار مقاله عروضی، مقاله اول، بخش ۴، حکایت ۳. [↑](#footnote-ref-15)
16. به مناسبت، ذکر این نکته جا دارد. در تاریخ قدیم قم، در ذکر لیست آسیاب‌های از کار افتاده، یکی از آنها به اسم «آسیاب از کار افتاده بابویه در قریه زنبیل‌آباد» ذکر شده است. زمانی که ما این مطلب را در کتاب تاریخ قم مشاهده کردیم، خیابان زنبیل‌آباد هم به نام شیخ صدوق بود. البته این تصادفی بود و بعدا به صدوقی تبدیل شد. [↑](#footnote-ref-16)
17. [الغیبة، شیخ طوسی، ج1، ص416.](http://lib.eshia.ir/15084/1/416/اجتمع) [↑](#footnote-ref-17)
18. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج1، ص417.](http://lib.eshia.ir/14027/1/417/قرأ) [↑](#footnote-ref-18)
19. [اختیار معرفة الرجال المعروف برجال الکشی، الشیخ الطوسی، محمد بن الحسن، ج1، ص533.](http://lib.eshia.ir/14015/1/533/نعیم) [↑](#footnote-ref-19)